

تأملی در بیتی از «شهریار» با نگاهی به ضرب‌المثل «از بیخ عرب شدن»

وحید سبزیان پور^۱

برخورد و رفتار روستائینی که وارد شهر می‌شوند در افواه مردم رایج و متداول است و شهرنشینان ساده‌لوحی‌های خود را به نام روستایی و دهاتی نقل می‌کنند. ساده‌ترین دلیل آن توصیه مولانا در مثنوی است که:

ده مرو، ده مرد را احمق کند
عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند

شهریار خود از بیخ عرب بودن را با بی‌ادبی مترادف دانسته است (بی‌ادب بودند و از بیخ و بن عرب بودند).

هدف ما از اشاره به این مطلب در روزگاری که دنیا علیه مسلمانان متحد شده این نیست که احساسات ضدعربی را تهییج کنیم زیرا طرح چنین مباحثی مطلقاً جایز نیست و از دیگر سو کم نیست دستاوردهایی که ایرانیان با گردن نهادن به آیین اسلام به دست آورده‌اند، ولی برای روشن شدن حقیقت این ضرب‌المثل لازم است یادآوری کنیم که هر چند بسیاری از مردم شهرهای ایران، خواسته‌ها و آرزوهای خود را در وعده‌های عرب‌ها دیده و با رضایت قلبی به آیین اسلام گردن نهادند، ولی کم نبودند شهرهایی که مقاومت بسیار کردند و با خشونت بسیار عرب‌ها مواجه شدند. تاریخ در این خصوص آکنده از اخبار هولناکی است که حد و مرز درست و نادرست آن نامشخص است.

در هر صورت، ایرانیان در کشور خود با زبان رسمی و آیین خود زندگی می‌کردند و این عرب‌ها بودند که با زبانی بیگانه و ناآشنا بر آنها مسلط و حاکم شدند. و از آنجا که در حقانیت و دینداری خود و کفر و گمراهی ایرانیان کمترین تردیدی نداشتند، با زبانی که مردم ایران نمی‌فهمیدند با زور و اجبار، سلیقه و خواست خود را به آنها تحمیل می‌کردند.

بدیهی است چهره عرب‌هایی که شهرهای ایران را ویران کرده، مردان را کشته و زنان و دختران را به اسارت برده بودند، برای مردم این سرزمین زشت و کریه بود؛ به‌ویژه اگر به یاد داشته باشیم که حساب این افراد از حساب پیامبر و اصحاب گرامی او جداست، زیرا فرماندهانی که در زمان بنی‌امیه و

شهریار درباره نفوذ زبان عربی در ایران در قرن‌های اول پس از اسلام می‌گوید (شهریار، ۱۳۸۵: ۴۸۱/۱):

ادبا جمله بی‌ادب بودند

همه از بیخ و بن عرب بودند

همچنین می‌گوید (همان: ۶۱۷/۱):

من نیز به دنبال نسب خواهم شد

منسوب به دنیای ادب خواهم شد

حالا که شما مرا عرب می‌دانید

من نیز هم از بیخ عرب خواهم شد

پرتوی عاملی (۱۳۸۵: ۳۸/۱) درباره کنایه «از بیخ عرب شدن» سخنی دارد که خلاصه آن چنین است:

این مثل برای کسی به کار می‌رود که با وجود دلایل آشکار،

حقیقت را انکار می‌کند و دست از لجاجت برنمی‌دارد.

ریشه آن به زمانی برمی‌گردد که پس از شکست ایرانیان

از عرب‌ها، موج عربی‌گویی و عربی‌نویسی در ایران بالا

گرفت و چاپلوسان و متملقان در عربی‌گویی به رقابت با

یکدیگر می‌پرداختند، ایران‌دوستان و علاقه‌مندان به زبان

فارسی به طعن و استهزاء به چنین اشخاصی می‌گفتند:

«فلانی از بیخ عرب شده است.» این تعبیر با مرور زمان

تبدیل به حق‌پوشی و لجاجت شد.

با یک جست‌وجوی ساده در سایت‌های خبری مطلب بالا

را در بیش از ده سایت، — عموماً بدون ارجاع به نویسنده

(پرتوی) — می‌توان دید. اما این تفسیر از ضرب‌المثل مذکور،

اعتقاد شخصی پرتوی است که خالی از استناد به هر منبع و یا

شاهدی مشخص است.

به اعتقاد ما این تعبیر ربطی به ایرانیان ندارد بلکه از

ویژگی‌های عرب‌هایی است که وصف آنها در قرآن کریم با

تعبیر «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا: ۹۵ توبه» آمده است؛ همان

کسانی که با فرهنگ بادیه‌نشینی وارد شهرهای متمدن ایران

شدند. بی‌جهت نیست که صدها لطیفه و داستان فکاهی از نوع

رفته، شروع در زبان عربی کرد و از هر جا سخنان گفت. صاحب‌خانه به هیچ وجه زبان او را نفهمید. آخر به تنگ آمد و پرسید که از این گفت‌وگو مطلب چیست؟ گفت: «اظهار خصوصیت و دوستی عربی». آن مرد نعلین عربی را که در پای خود داشت کشیده و بر سر او می‌زد و می‌گفت: «عربی را عربی!» (حبله رودی، ۲۲۹؛ نقل از ذولفقاری، ۱۳۸۵: ۶۵۰) بی‌دلیل نیست که هنوز هم مردم کوچه و بازار، به کسی که لجاجت می‌کند و نمی‌فهمد و یا نمی‌خواهد بفهمد می‌گویند: «مگر عربی؟!»

شنیدن داستان زیر از ازوپ (۵۰۰ قبل از میلاد) نیز قابل تأمل است:

در روزگاری کهن، هرمس با ازابه‌ای پر از دروغ و شرارت و تقلب در گرد جهان می‌گشت و به هر کشوری می‌رسید بخشی از بار خود را در آنجا می‌نهاد و می‌گذشت. ولی گفته‌اند چون به سرزمین تازیان رسید ازابه‌ی او پاره‌پاره شد و ساکنان آنجا به هوای اینکه محتویات آن کالاهای بازرگانی است همه را غارت کردند و بدین ترتیب چیزی برای هرمس نماند تا به جای دیگری حمل کند. تازیان بزرگ‌ترین دروغ‌گویان و فریب‌کاران روی زمین هستند؛ زبان آنها راستی را نمی‌شناسد. (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۰۷)

منابع:

- قرآن کریم
- ازوپ، افسانه‌های ازوپ، ترجمه و تحشیۀ دکتر علی اصغر حلبی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- پرتوی آملی، مهدی، ریشه‌های امثال و حکم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۸۵.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- ذوالفقاری، حسن، داستان‌های امثال، چاپ دوم، تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۸۵.
- شهریار، محمد حسین، دیوان، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات زرین و نگاه، ۱۳۸۵.
- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۵۷.

بنی‌عباس مأمور درهم‌شکستن مقاومت ایرانیان بودند غالباً افرادی شرور و بی‌رحم بودند که خلفا آنها را برای خود مایه‌ی زحمت دیده، بهترین راه‌هایی از شر و آسیب آنها را اعزام به ایران می‌دانستند. این افراد از جنس همان کسانی بودند که پس از رحلت پیامبر اسلام فجایعی چون حادثه کربلا را برای جگر گوشه پیامبر (ص) به وجود آوردند.

از روایات مختلف این‌گونه فهمیده می‌شود که عرب‌ها حتی در زمان حضرت علی (ع) هم حاضر نبودند برای ایرانیان حق مساوی در تقسیم بیت‌المال قائل شوند. پافشاری آنها به قدری زیاد بود که حضرت در مقابل آنها تسلیم می‌شود و برای جبران این بی‌عدالتی، به ایرانیان توصیه می‌کند بازرگانی کنید تا خداوند به شما برکت دهد. (بحار الانوار، نقل از مطهری، ۱۳۵۷: ۱۳۹) سخنان علی (ع) در پاسخ به اشعث بن قیس کندی از سرداران معروف عرب که نسبت به رفتار عادلانه حضرت با ایرانیان با خشم فریاد می‌زد نیز شنیدنی است:

این شکم‌کنده‌ها (عرب‌ها) خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنها (موالی و ایرانیان) روزهای گرم به خاطر خدا فعالیت می‌کنند و آن‌گاه از من می‌خواهند که آنها را طرد کنم تا از ستمکاران باشم. قسم به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، که از رسول خدا شنیدم که فرمود: به خدا همچنان که در ابتدا شما ایرانیان را به خاطر اسلام با شمشیر خواهید زد، بعد ایرانیان شما را به خاطر اسلام خواهند زد.

(سفینة البحار، نقل از پیشین: ۱۳۸)

وجود ضرب‌المثل‌هایی چون «گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم می‌زد.» (دهخدا، ۱۳۵۲: ۳/۱۲۷۰) و «او عربی من عجمی» یعنی هیچ تفاهمی بین ما نیست، «چانه‌اش را لاق کرده، عربی حرف می‌زند.» و «دعایش عربی مستجاب شده» یعنی برعکس اجابت شده (امینی، ۱۳۷۱: ۲۷۷) از قرآینی است که نشان از دیدگاه منفی ایرانیان نسبت به عرب‌ها دارد و معلوم است که مخاطب اصلی این ضرب‌المثل، عرب‌ها هستند نه ایرانیان. داستان زیر مؤید سخنان بالاست:

یکی از عربان بادیه به ولایت خراسان رسید و شنید که جمعی از عربان در اطراف آن ولایت ساکنند. آن جماعت از قدیم‌الایام به آن دیار آمده، از عرب همین نامی دارند و اصلاً زبان عربی نمی‌دانند. عرب به خانه یکی از آنها

